

صراحت نه‌چندان صریح

طیفور بطحائی

چاپ شده در مجله آرش شماره ۳۱

باکم از ترکان تیر انداز نیست

طعنه جنگ‌آورانم می‌کشد.

اخیرا در روزنامه‌ها، مجلات و پیش‌گفتار کتاب‌های چاپ ایران بختی جسته گریخته اما کاملا جدی طرح می‌شود، مبنی بر این‌که کردها "ایرانی‌الاصل‌اند"، "آریایی‌الاصل‌اند"، "با ما هم‌بانند" و حرف آخر این‌که کردهای کردستان عراق نیز باید به مام وطن باز گردند. که این البته بعد از رویدادهای موسوم به "جنگ خلیج" است و شرایط ویژه آن بخش از کردستان. و تنها حکومت ایران نیست که بهیاد آریایی بودن کردها افتاده است بلکه سردمداران ترکیه نیز بهیاد زنده کردن "ولایت موصل" افتاده‌اند و هرازگاهی آن‌را طرح می‌کنند.

این موضوع جدا از هر چیز ما را با مسئله مهم، گرهی و حل نشده‌ای روبرو می‌کند، تعنی مسئله ملی در ایران چند ملیتی. بی‌شک در ایران کنونی کسی را یارای طرح این مسئله جز با گلولو و تفنگ نیست. در خارج کشور نیز تا به حال این مسئله به‌طور جدی طرح نشده است. سازمان‌های سیاسی در نوشتارهای خود گاه دلی می‌سوزانند، اما هیچگاه به عمق مسئله نمی‌پردازند و همواره مقالاتشان درباره آمریکای لاتین چندین برابر جنبش‌ها و مسائل منطقه خاورمیانه است.

مجله آرش در شماره ۲۷ (اردیبهشت ۷۲) مطلبی از محمد رضا شالگونی به چاپ رسانده که به مسئله ملی در ایران پرداخته و می‌توان گفت از نگاه تزه‌ای برخوردار است. خواندیم و منتظر ماندیم که مخاطبان نویسنده جوابی بنویسند، اما مثل این‌که سکوت را ترجیح داده‌اند. دسته‌ای به این دلیل که مخالف طرح مسئله‌اند و دسته دیگر نمی‌خواهند حساسیت به‌وجود بیاید. عده‌ای هم حساسیت‌هایشان را از دست داده‌اند یا از ابتدا نداشته‌اند. تا آن‌جا که به این نوشته مربوط است مه‌هم نمی‌خواهم در تحریک حساسیت‌ها سهمی داشته باشم.

قبل از هر چیز خاطر نشان کنم که ما را با شاه و شیخ جز در میدان نبرد کاری نیست. روی سخنم با آن‌هایی است که در این‌ترف میدان ایستاده‌اند و در این بحث به مصداق "در با توام دیوار بشنو" نه تنها رویم با نویسنده نوشتار که با مخاطبان او هم هست.

در خطاب شلگونی و در مضمون مقدمه نوشتارش تا آن‌جا که به طرح "سؤال کلیدی" می‌رسد، من هم به نوعی در کنار او قرار می‌گیرم و مانند او از مجادله نظری درباره تعریف ملت و "ملیت" و اصول و فروع می‌گذرم چونکه نیازی نمی‌بینم. فکر می‌کنم مسئله ملی یک مسئله مشخص است که نه تنها تعریف شده است بلکه قانون‌های بین‌المللی‌اش را هم دارد و به باور من کشمکش در این مقوله هیچگاه بر سر تعاریف نبوده است.

مسئله ملت کرد هم مسئله‌ای کاملاً مشخص است و هویت، تاریخ و روند مبارزات خودش را دارد و نیازی به تعریف و توصیف‌های جدید و سردرگم نیست. بنابراین مستقیماً به موارد طرح شده در نوشته "ما به صراحت نیازمندیم" می‌پردازم و اجازه می‌خواهم مقداری آن را پس و پیش بخوانم و از تعریفی که از ملت می‌دهد شروع کنم.

"وقتی افراد یک قوم یا ملیتی با احساس همبستگی با همدیگر و در تمایز با دیگران خود را یک ملت می‌دانند در واقع اساسی‌ترین شرایط وجود یک "ملت" را ایجاد کرده‌اند"

اگر از خطای انشایی این تعریف که "ملیت" با احساس همبستگی تبدیل به "ملت" می‌شود بگذریم. باید تأکید کنم که بیشک "احساس مشترک" و خواست مشترک اسای‌ترین شرایط وجود یک ملت است، و می‌دانیم که مسئله ملت کرد یک مسئله صرفاً تئوریک و مجرد و مختص به ایران نیست. بلکه مسئله‌ای است تاریخی، طرح شده، زنده و موجود در خاورمیانه. بخشی از این مسئله به ایران برمی‌گردد و شالگونی تنها و تنها این بخش را دیده، طرح کرده و خواسته است به آن پاسخ بدهد که روشن است پاسخ به یک بخش از یک قضیه نمی‌تواند کلیت آنرا دربر گیرد. شاید اشتباه ملت و ملیت نیز از این سهل‌انگاری ناشی شده باشد. بهرحال تا آنجا که به مصداق‌های تاریخی برمی‌گردد دشمنان ملت کرد این تعریف را رد نکرده‌اند بلکه در این "احساس همگانی" و این "همبستگی مشترک" خلل وارد آورده‌اند، یا آنرا "دروغ و توطئه بیگانگان" خوانده‌اند. عده‌ای را تطمیع کرده‌اند، به احساسات مذهبی قشری از جامعه دامن زده‌اند، و جاش و پیشمرگ مسلمان و پاداران مرزی و... ساخته‌اند، در مقابل نمایندگان واقعی ملت را "خیانت‌کاران، اشرار و نوکر بیگانگان" خوانده‌اند و به بهانه سرکوب "خرابکاران" ملت را از دم تیغ گذرانده‌اند. این تقصیر از تعریف شالگونی نیست، خطا از اتن‌جاست که در مابه‌ازاء مقوله‌ها به اندازه کافی دقت نشده است.

شالگونی در سطر سطر نوشته‌اش از فرمول قدیمی و گنگ "حق تعین سرنوشت" به عنوان رمز گشایش معما استفاده می‌کند و البته قسمت دوم جمله: "تا سرحد جدایی را - که پیش‌تر در ادبیات چپ ما مرسوم بود- به "حتی جدایی" تبدیل شده است. که این خود گامی به پیش است.

این جمله "حق تعین..." تاریخ خود را دارد. فرمول جمهوری شوراها بود و جمهوری‌های خودمختار شوروی هم با همین فرمول به وجود آمده بودند. اما آن‌ها حق نداشتند سرنوشتی جز آنچه که بهشان دیکته می‌شد تعین کنند. پس فرمول صرف گشاینده گره نیست. این فرمول گنگ است چرا که همه چیز را به آینده‌ای نامعلوم با کلماتی نامشخص موكول می‌کند و خواست فعلی و شعار کنونی نیروها و سازمان‌های نمینده ملت را نادیده می‌گیرد. (آن‌ها هرچه می‌خواهند بگویند مهم نیست. رای عمومی مردم در آینده‌ای نامعلوم -گرچه صرفاً در کردستان- است که تعین خواهد کرد. تا آن وقت دنیا را چه دیده‌ای شاید پشیمان‌شان کردیم.) این صدایی است که در پس پشت این کلمات نهفته است و شالگونی می‌داند و اشاره هم کرده است که از صندوق‌های رای همیشه اراده مردم و خواست‌های دمکراتیک بیرون نمی‌آید. گرسه در سرانجام مناقشه راهی جز این وجود ندارد، اما این راه را نیروهای مترقی

هنگامی پیش‌روی مردم می‌گذارند که به حقانیت خواست آن‌ها شک کرده باشند و نیروهای سیاسی و رزمندگان آن‌ها را نماینده واقعیشان ندانند.

حال می‌رسیم به سؤال کلید شالگونی که سئوالی کاملاً به‌جاست و من هم خواهان طرح آن هستم. سؤال این است:

"اگر یکی از ملیت‌های ایران بخواهد از ایران جدا شود شما چه می‌کنید؟"

شالگونی می‌داند اولین کسی که باید پاسخ این سؤال را بدهد خود اوست و ظاهر- و نه با صراحت- می‌گوید باید پذیرفت. اما بلافاصله مانع قاطع می‌شود و اضافه می‌کند:

"دفاع از جدایی، دفاع از شرایط برابری، همبستگی و همگرایی ملیت‌های ایران است و نه دامن زدن به رویارویی و جدایی در میان آن‌ها".

شیوه‌ای دیالکتیکی برای مقابله با یک خواست واقعی و نه نظری. و صرفاً یک تاکتیک و نه یک اعتقاد. این کلمات جز این هیچ مفهوم دیگری ندارند. او "حق جایی" را به‌خاطر "جدا نشدن" می‌پذیرد. نقض غرضی آشکار! البته خود او واقف است لذا اضافه می‌کند "من مبلغ جدایی نیستم بلکه مخالف آن هستم، من از کسانی هستم که تجزیه و تلاشی ایران را فاجعه‌ای برای مردم ایران و منطقه می‌دانند و نه فقط هوادار آتشین بقا و شکوفایی ایران و اتحاد - البته آزادانه و دمکراتیک- ملیت‌های آن هستم بلکه حفظ زبان فارسی را نیز به عنوان وسیله ارتباط این ملیت‌ها- و البته فقط زبان دوم غیر فارسی زبانان- یکی از مهم‌ترین شرایط شکوفایی و تحکیم و اتحاد آن‌ها می‌دانم" [تاکید از من است] ابتدا دو نکته مثبت را که در این جواب وجود دارد خاطر نشان کنم - قابل توجه نیروهای سیاسی کرد-

یک: اتحاد آزادانه و دمکراتیک.

دو: حق خواندن و نوشتن به زبان مادری.

اجازه بدهید کمی بیشتر در مورد این دو نکته مثبت تا کامل کنیم. شالگونی منبای نوشتارش را بو خواست‌ها و مواضع حزب دمکرات گذاشته و این حزب را نیروی اساسی و نماینده اصلی ملت کرد (در کردستان ایران) معرفی کرده و همه جا تاکید می‌کند که حزب، جدایی از ایران را مد نظر ندارد و همواره به اتحاد ملیت‌های ایران تاکید کرده است. بنابراین شلگونی گوسفند گم شده را نذر مسجد کرده است و هیچ حقی را شامل نمی‌شود و همه این حکایت برای آن است که جدایی طلبان (خدای نخواست) تقویت نشوند. یعنی ترتیب این "پرانتهز" هم از اعتقاد به "حق تعیین سرنوشت" ناشی نمی‌شود، بلکه یک معادله صرفاً سیاسی است.

در مورد نکته دوم همینقدر باید گفت که اگر کردها (حتی حزب دمکرات هم) هنها حق خواندن و نوشتن زبان مادری می‌خواستند چهارده سال نمی‌جنگیدند و کاروان شهیدانشان تا اطریش و آلمان نمی‌رسید.

بقیه جواب سؤال نیز خود گویای مخالفت با هر نوع "جدایی" و "فاجعه" خواندن آن و هواداری آتشین از "تحکیم و اتحاد" و بقا و شکوفایی و ... است. ایراد من به خود نظر نیست چون تازگی ندارد. آنهایی هم که مستقیماً و با صراحت مخالف جدایی‌اند همین کلمات را و با همین مفاهیم به‌کار می‌برند. ایراد من به این است که دیالکتیسمین ما هیچ نوع دلیلی برای گفتن این ادعاها ارائه نمی‌کند. ما نمی‌دانیم چرا اگر کردها سرزمین مستقل خودشان را داشته باشند، "فاجعه"‌ای برای مردم ایران است و منطقه است؟ چرا زبان فارسی ضامن "شکوفایی و تحکیم اتحاد" است و ... به این خاطر ما می‌توانیم به خودمان حق بدهیم که مابه‌ازاء و مصداق‌های این نوع نظرها را با کمک گرفتن از تجربه تاریخی بسنجیم.

این گفتارها در وهله اول حکم توصیه‌های دوستانه و جیرخواهانه را دارند. خوب. شرایط چنین ایجاب می‌کند. بعداً به صورت گوشزد در می‌آیند. در مذاکره و صحبت برسر اتحادهای گروهی به صورت "شرط" در می‌آیند و چون شرطها پذیرفته نشوند و فردا دگرگونی هم رخ دهد، تاریخ تکرار می‌شود. من با هشدار شالگونی در مورد نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی موافقم که مابه‌ازاء حرف‌های امروزشان را رویارویی‌های خونین آینده می‌داند. نگرانی او را از این‌که مخالفان جمهوری اسلامی خود به همان شیوه‌های او دست یازند می‌فهمم. اما از کلمات خود او در جواب سؤالش هم برداشتی جز این ندارم که او هم همان حرفها را تکرار می‌کند، گرچه به شیوه‌ای دیگر. همچنانکه جمهوری اسلامی با تمام شعارهای "ضد امپریالیستی" اش نه تنها از شیوه‌های شاهنشاهی استفاده کرد بلکه از آن هم پیشی گرفت. سرکوب "به‌نام تمامیت ازضی و دفاع از سرزمین کورش" تبدیل شد به "به‌نام حقانیت اسلام" و این بار می‌تواند تبدیل شود به "به نام حقانیت توده‌های تحت ستم و به‌نام جلوگیری از تجزیه طبقه کارگر" و بشود "به‌نام هوادار آتشین از بقا و شکوفایی ایران و اتحاد ملیت‌های آن" و همیشه عنوان توطئه بیگانگان هم چاشنی این نوح شعارهاست.

می‌بینید دفاعیه شلگونی هم هیچ دست‌کمی از حمله مخاطبان او (اعم از سلطنت‌طلب، مجاهد، ملی‌گرا، چپ و ...) ندارد و کردها را به همان اندازه نگران می‌کند. چرا که می‌دانند مسئله عمیق‌تر از این‌هاست. تربیت تاریخی سالیان دراز در بند بند تفکر روشنفکر و غیر روشنفکر ما رسوخ کرده است. این تربیت تاریخی است که سرباز شاهنشاهی را می‌برد و دو ماه بعد پاسدار اسلامی را روانه قتل‌عام ملت کرد می‌کند. این ینها حکومتیان نیستند که فرمان شلیک می‌دهند. کسی هم هست که بلافاصله به فرمان تربیت تاریخی‌اش شلیک می‌کند و روشنفکر ما هم بر اساس همین تربیت سکوت می‌کند یا دلیل و توجیه می‌تراشد. تاریخ مبارزات خلق کرد و موضع‌گیری روشنفکران و سیاسیون ایران و "نیروهای به‌نام سراسری" به اندازه کافی گویای عدم درک و درد عمیقی است که وجد داشته و دارد.

آنهایی که امروز حزب دمکرات خودمختاری طلب را تجزیه طلب و مستوجب هر نوع مجازات می‌دانند، معلوم است که در مورد جدایی‌طلبها چه می‌گویند و چه خواهند کرد. اما دیگرانی که به این نتیجه لااقل در لفظ رسیده‌اند که از جدائی هم می‌شود شود سخن گفت تا وحدت را حفظ کرد معلوم نیست برای حفظ این وحدت که

خود را هوادار آتشین آن می‌نامند، چه خواهند کرد. همان‌طور که در گذشته نه چندان دور همین حزب دمکرات با عنوان "ماهیت بورژوایی" زیر باران تهمت بود. کردها می‌گویند "از رودخانه‌ای که آبش ساکن می‌نماید بترس!"

خواهید پرسید پیشنهاد من چیست؟ من همی‌خواهم دوباره از تعریف ملت شروع کنم و بعد به اثبات ملت بودن کردها بپردازم و از حقوق ملی و ملت کرد دفاع کنم. برای تعاریف و حقوق می‌توان به کتاب‌های عمومی تاریخ و جامعه‌شناسی و حقوق بین‌الملل و به ویژه تاریخ مبارزات مردم کرد رجوع کرد. می‌خواهم از هرکس که به مسئله ملی کردها می‌پردازد خواهش کنم که پیش از همه به سؤال‌های مشخصی که در این رابطه وجود دارد و یکی از آن‌ها را محمد رضا شالگونی مطرح کرده است پاسخ صریح بدهند. آنگاه می‌شود در مورد مسائل فنی قضیه بحث کرد. و پیشپیش اضافه کنم که در بدو امر با قبول داشتن یا نداشتن یک حق سروکار داریم نه با امکان وقوع آن.

سؤال‌ها از این قراراند:

- آیا کردها که بین چهار کشور (ایران- عراق- ترکیه- سوریه) تقسیم شده‌اند را یک ملت می‌دانید؟
- آیا همچنانکه در میثاق‌های بین‌المللی آمده است شما هم قائل به حق داشتن یک سرزمین واحد و مستقل برای این مردم هستید؟
- آیا برای کردستان بخش ایران این حق را قائلید که یک حکومت مستقل، فدرال، خودمختار) برای خود داشته باشد؟
- اگر شما بر سرنوشت ایران حاکم باشید بلافاصله این حقوق را اعلام می‌کنید و آن را موکول به اما و اگرهایی مثل رای عمومی، تشکیل پارلمان، انحلال ارگان‌های مسلح (پیشمرگ) و .. نمی‌کنید؟
- آیا در این رابطه تسلیم فشارهای دولت‌های همسایه که مخالف چنین امری هستند نمی‌شوید؟
- آیا این حق را برای ملیت‌های دیگر ساکن ایران مانند آذری، بلوچ، لر و حرب و ترکمن قائلید؟ با توجه به این‌که اینان فردا همان کردهای امروز خواهند بود؟
- و... اگر نه، چرا؟

۹۳-۱۰-۱